

.....

نویسنده: دویستکمن «David Stockman».
منبع و تاریخ نشر: انتی وار « 26 - 2026-03».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

آخرین دروغ بزرگ درباره «جنگ ایران»

The Latest Big Lie About the 'Iran War'

قسمت پنجم مقاله

بیاپید با یادآوری این نکته شروع کنیم که چرا نیروی دریایی ایالات متحده در ژوئیه ۱۹۸۸ یک هواپیمای مسافربری ایرانی را سرنگون کرد و ۲۴۱ مرد، زن و کودک بی گناه را به کام مرگ کشا ند. البته پاسخ این است که نیروی دریایی در طول جنگ نفتکش‌ها به نمایندگی از عراق و متحدش، کویت، در خلیج فارس عملیات گشت زنی انجام می‌داد. با این حال، کمتر از ۳۰ ماه بعد، این دو «متحد» فرضی آمریکا از نظر نظامی با یکدیگر درگیر شدند.

با این حال، در مجموع، نه عراق و نه کویت در مورد امنیت داخلی آمریکا به یک مانع تبدیل نشدند. با این حال، واشنگتن در طول جنگ عراق و ایران در دهه ۱۹۸۰ به شدت به آنها تکیه کرده بود، زیرا ساکنان امپراتوری در سواحل پوتوماک هرگز از تحقیر ناشی از اشغال سفارت ایالات متحده توسط «۴۰۰» دانشجوی مذهبی ایرانی که عمدتاً غیر مسلح بودند و مصیبت گروگان‌گیری طولانی ۴۴۰ روزه که پس از آن رخ داد، رهایی نیافته بودند. علاوه بر این، تضمین تولید تقریباً (۵) میلیون بشکه نفت در روز توسط دو کشور نیازی به کمک نیروی دریایی ایالات متحده نیز نداشت. دلیلش این بود که امیر

حریص کویت برای حمایت از سبک زندگی مرفه خود و خاندان سلطنتی کویت به حداکثر تولید نفت نیاز داشت، در حالی که صدام حسین به تمام غنایم نفتی که می‌توانست جمع‌آوری کند نیاز داشت تا به گروه‌های سنی، شیعه و کرد متخاصم که «۲۷» میلیون جمعیت عراق را از نظر مذهبی تقسیم‌بندی می‌کردند، غرامت بپردازد و دیکتاتوری دولتی و ارتش پراکنده خود را تأمین مالی کند.

و با این حال و با این حال. در حالی که مطمئناً دلیل کمتری برای ورود به میانه جنگ عراق/کویت نسبت به زمان حمله عراق به ایران وجود داشت، اما طولی نکشید که حزب جنگ و اشنگتن دوباره صحنه را تغییر داد و دوباره طرف یکی را انتخاب کرد.

بنابراین، از سال (۱۹۹۰)، رئیس‌جمهور جورج اچ. دبلیو. بوش با امیر کویت قرارداد امضا کرد؛ موضع دهه ۱۹۸۰ آمریکا علیه ایران را موقتاً کنار گذاشت؛ و در عوض، بذر تروریسم سنی را کاشت که از آن زمان تاکنون جهان را به ستوه آورده است.

البته همه اینها به دلیل همان فرضیه‌های قدیمی و قدیمی «امنیت جمعی» جنگ سرد که امپراتوری را تقویت کرده بود، اتفاق افتاد. در این مورد و حتی زمانی که اتحاد جماهیر شوروی در سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ به وضوح در حال رفتن به زباله‌دان تاریخ بود، جیمز بیکر، وزیر امور خارجه، با این وجود در سراسر جهان به دنبال «ائتلاف کشورهای داوطلب»، از جمله پادشاهی‌های نفتی خلیج فارس، برای حمایت از مداخله بی‌معنی و اشنگتن در جنگ کاملاً درون مرزی بین کویت و صدام حسین بود.

و منظور ما از این عبارت، درون مرزی و کاملاً بی‌معنی از دیدگاه امنیت داخلی آمریکا است. به عبارت دیگر، جنگ بین عراق و کویت در سال ۱۹۹۰ (که به عنوان جنگ اول خلیج فارس شناخته می‌شود) با حمله عراق به کویت در ۲ آگوست ۱۹۹۰ آغاز شد. صدام حسین دستور حمله نظامی تمام عیار به متحد سابق خود را داده بود که به سرعت این کشور را تصرف کرد، که سپس عراق آن را ضمیمه و به عنوان استان نوزدهم خود اعلام کرد.

این دومین حمله به یک کشور خلیج فارس توسط متحد فرضی آمریکا، عراق، بود. در واقع، این بار اقدام صدام به دلیل ترکیبی از نارضایتی‌های اقتصادی، مالی و ارضی پس از جنگ طاقت‌فرسای عراق با ایران در سال‌های {۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸} صورت گرفته بود. عراق از آن درگیری با بدهی‌های هنگفت - از جمله (۱۴) میلیارد دلار بدهی به کویت و سایر کشورهای خلیج فارس - به همراه اقتصادی ویران و ارتشی عظیم که صدام می‌خواست آن را اشغال و به آن پرداخت کند، بیرون آمد.

با این حال، کویت از بخشیدن وام‌ها یا اعطای دسترسی بهتر به بنادر و جزایر خلیج فارس به عراق خودداری کرد. در همان زمان، کویت و امارات متحده عربی ظاهراً بسیار فراتر از سهمیه‌های اوپک، نفت «بیش از حد تولید» می‌کردند. در عوض، این امر باعث

کاهش قیمت جهانی نفت و از دست رفتن میلیاردها دلار درآمد عراق در هر سال شد - چیزی که صدام علناً آن را «جنگ اقتصادی» نامید.

البته، اینکه چرا واشنگتن نباید وقتی اعضای به اصطلاح کارتِل اوپک در سهمیه‌های خود تقلب می‌کردند و در نتیجه عرضه نفت جهان را افزایش می‌دادند، سر تکان می‌داد، هنوز یک راز است که فقط توسط حزب جنگ قابل درک است. مطمئناً آقای مارکت، که به هر حال باید مسئول اقتصاد خلیج فارس می‌بود، کاملاً موافق این کار بود و باعث کاهش قابل توجه قیمت‌ها شد.

در هر صورت، صدام کویت را به حفاری «کج» در سمت عراق از میدان نفتی عظیم رومالیه که در مرز دو کشور قرار داشت، متهم کرد - که ادعا می‌شد ۲/۵ میلیارد دلار است و در حال افزایش است.

با این حال، یک سوال دوم و مهم‌تر مطرح می‌شود: یعنی، این قراضه چه ربطی به امنیت داخلی آمریکا داشت؟ گذشته از همه اینها، هیچ‌یک از طرفین هیچ چیزی شبیه به نیروی دریایی دوربرد، بمب افکن یا موشک برای تهدید سرزمین آمریکا نداشتند، چه برسد به داشتن زرادخانه هسته‌ای قابل حمل.

البته، دولت بوش چیزی نگفت. در عوض، شعارهای کلیشه‌ای معمول نئوکان‌ها در مورد حاکمیت قانون و تقدس مرزها را زمزمه کرد (مگر اینکه واشنگتن تشخیص دهد "تغییر رژیم" در دستور کار است) و سپس در فوریه ۱۹۹۱ در کنار امیر چاق کویت وارد جنگ در صحرای عربستان شد.

مطمئناً در تاریخ مدرن، هیچ جنگی به دلیلی احمقانه‌تر از این آغاز نشده است. با این وجود، این "گرایش جدید به کویت" و بسیج "ائتلاف مشتاقان" بیکر شامل استقرار احمقانه ۵۰۰۰۰۰ سرباز آمریکایی در خاک عربستان سعودی در همسایگی آن بود. در عوض، این استقرار به توهینی سهمگین به جنگجویان جهادی مستقر در عربستان سعودی به رهبری اسامه بن لادن تبدیل شد. باز هم، برای یادآوری تاریخ مربوطه، دومی پیش از این در طول مبارزه دهه ۱۹۸۰ علیه مهاجمان ملحد شوروی در افغانستان به فراخوان پیوستن به مجاهدین یا جنگجویان مقدس پاسخ داده بود و توسط سیا آموزش، حمایت و تأمین مالی شده بود. اما پس از عقب‌نشینی شوروی از «گورستان امپراتوری‌ها» و پایان جنگ سرد در سال ۱۹۹۱، امپراتوری مستقر در واشنگتن دیگر نیازی به آنها نداشت.

نیازی به گفتن نیست که جهادگران پس از بسیج ظاهراً نوق خود را برای مبارزه و نبرد علیه نیروهای شر از دست نمی‌دهند. بنابراین، اسامه بن لادن مدت زیادی طول نکشید تا اعلام کند که یک میلیون (یعنی دو پا برای هر سرباز آمریکایی) چکمه‌های

«صلیبی» امروزی در خاک مقدس عربستان سعودی کفری فراتر از هر کفر دیگری است؛ و اینکه مأموریت جدید القاعده زدن «سر مار» در آمریکا است.

البته بقیه ماجرا تاریخ است که با ۳۰۰۰ کشته آمریکایی در حمله به مرکز تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر آغاز شد. اما نکته اینجاست: تک تک «تروریسم» ها در خاک آمریکا، چه قبل و چه بعد از ۱۱ سپتامبر، توسط جهادی‌های سنی انجام شده است، نه عوامل یا نمایندگان رژیم ایران.

در واقع، رژیم ایران حتی بلافاصله پس از ۱۱ سپتامبر تلاش‌هایی برای کمک به طرف آمریکایی انجام داد، زیرا جهادی‌های سنی در تهران نیز به عنوان یک تهدید خطرناک تلقی می‌شدند. پس چرا با صدای بلند فریاد زد؟ حتی «تهدید تروریستی» بسیار اغراق‌آمیز سه دهه گذشته هرگز ریشه در رژیم ایران نداشته است.

با این حال، تمرکز واقعی به اصطلاح جنگ علیه تروریسم پس از سال ۱۹۹۰ بر روی طرف سنی مذهب در دفتر کل اسلامی، مانع از تلاش عوامل حزب جنگ در پوتوماک برای اهریمن جلوه دادن ایران و متحدان شیعه آن نشد. باز هم، این طبل زدن پنهان علیه رژیم ایران توسط نئوکان‌ها در کابینه جورج اچ. دبلیو. دولت بوش، که در ژانویه ۱۹۹۳ در حال خروج از کاخ سفید بود، سند «استراتژی دفاعی» جدیدی را منتشر کرد که ایران را به عنوان «دشمن» جایگزین اتحاد جماهیر شوروی اکنون تبخیر شده معرفی می‌کرد.

این سند که توسط دیک چنی، وزیر دفاع، و پل ولفوویتز، استراتژیست نئوکان اصلی او نوشته شده بود، خواستار حفظ سطح هزینه‌های دفاعی دوران جنگ سرد بود. ادعا می‌شد که این امر برای مدیریت دو درگیری منطقه‌ای بزرگ تقریباً همزمان - که به طور ضمنی شامل کشورهایمانند کشورهای خاورمیانه می‌شد - ضروری است.

هدف اصلی طبق دکترین چنی/ولفوویتز «جلوگیری از تسلط خصمانه بر مناطق حیاتی برای منافع ما» (مثلاً خاورمیانه/خلیج فارس) بود، و در نتیجه مانع از کنترل منابع توسط هر قدرت غیردموکراتیکی می‌شد که می‌توانست به چالش‌های جهانی دامن بزند. باز هم، این منعکس‌کننده دیدگاه نادرست نئوکان‌ها بود که ایالات متحده باید به عنوان تنها ضامن نظم بین‌المللی عمل کند و در صورت تزلزل متحدان، مداخله نظامی به عنوان «راهکار دائمی» باشد.

در این زمینه، ایران در کنار عراق و کره شمالی به عنوان «کشورهای غیرقابل پیش‌بینی» که احتمالاً با واشنگتن همکاری نخواهند کرد، گروه‌بندی شد. بر این اساس، گزارش سال ۱۹۹۳ هشدار داد: «علاوه بر این، تعدادی از کشورها - از جمله کشورهای غیرقابل پیش‌بینی مانند عراق، ایران و کره شمالی - در حال تلاش برای توسعه سلاح‌های هسته‌ای یا سایر سلاح‌های غیرمتعارف هستند.» این تصویر، ایران را به عنوان یک خطر گسترش

سلاح‌های هسته‌ای که می‌تواند منطقه را بی‌ثبات کند، معرفی می‌کرد، اگرچه در آن زمان عملاً هیچ مدرکی برای تأیید این اتهام وجود نداشت. اما فقدان مدرک برای نئوکان‌ها اهمیتی نداشت. آنها به سادگی ادعا کردند که ایران تهدیدی برای به اصطلاح متحدان واشنگتن در منطقه - عمدتاً اسرائیل - است، اگرچه، باز هم، امنیت داخلی آمریکا به هیچ وجه، شکل یا صورتی به متحدان خاورمیانه‌ای نیاز نداشت. به طور خلاصه، سند استراتژی دفاعی سال ۱۹۹۳ نشان‌دهنده تشدید آشکار ضد ایرانی از دهه ۱۹۸۰ و گرایش ایالات متحده به سمت عراق بود.

علاوه بر این، با ادعای «مهار» عراق پس از جنگ اول خلیج فارس، حزب جنگ واشنگتن تلاش‌های خود را برای به تصویر کشیدن ایران به عنوان یک بازیگر «سرکش» بر اساس این شعار که اتحاد ایران با متحدان شیعه مانند حزب‌الله، آن را به «حامی تروریسم دولتی» تبدیل کرده است، دوچندان کرد. البته، معنای واقعی این حرف این بود که واشنگتن حق تعیین سیاست خارجی ایران و تأیید کشورهای را که مایل به حفظ روابط با آنها بود، برای خود محفوظ می‌داشت. کشورهای که مورد تأیید واشنگتن و همچنین اسرائیل نبودند، به نوبه خود، کشورهای تروریستی بودند و ایران به این ترتیب به یک حامی اصلی تروریسم دولتی تبدیل شد. همین در پرتو حقایق، این حرف کاملاً بی‌معنی بود. اگر حقیقت گفته می‌شد، نیروهایی در عربستان سعودی و سایر کشورهای سنی در خلیج فارس تا سال ۲۰۰۱ برای حمایت و تأمین مالی حملات تروریستی واقعی بسیار بیشتر از ایران و بیش از یک مایل دورتر از آن، تلاش کرده بودند.

با این حال، نئوکان‌ها به شدت مشتاق بودند که امپراتوری جنگ سرد را در جهان پس از شوروی حفظ کنند، جایی که نیازی به آن نبود - اگر اصلاً نیازی به آن بود. با این حال، برای توجیه یک سیاست خارجی قدرتمند و بودجه دفاعی ۶۰۰ میلیارد دلاری (در سال ۲۰۲۵) در بحبوحه فشارهای «سود صلح» پس از فروپاشی شوروی، به یک «دشمن» ترسناک نیاز بود. و رژیم ایران تا حد زیادی به لطف تلاش‌های جناح نتانیا‌هو در تشکیلات نئوکان، این نامزدی را به دست آورد، همانطور که در بخش ۶ به تفصیل به آن خواهیم پرداخت.

اما هشدار لو رفتن داستان اینجاست. به عبارت دیگر، حمله به برج‌های تجارت جهانی در ۱۱ سپتامبر به وضوح باید توجه را از تهران دور می‌کرد، زیرا تهران مطلقاً هیچ ارتباطی با ویرانگرترین حمله به خاک آمریکا از زمان پرل هاربر نداشت. با این حال، به محض اینکه جهادی‌های سنی در یازده سپتامبر مرکز تجارت جهانی را با خاک یکسان کردند، حزب جنگ تحت سلطه نئوکان‌ها، در سخنرانی محور شرارت رئیس جمهور جورج دوبیا بوش در سال ۲۰۰۲ در کنگره ایالات متحده، کاملاً برعکس عمل کرد و ادعا کرد که ایران، عراق و کره شمالی همگی بخشی از یک دیگ ماهی هستند:

"کشورهایی مانند این کشورها و متحدان تروریست آنها، یک محور شرارت را تشکیل می‌دهند که برای تهدید صلح جهان مسلح می‌شوند. این رژیم‌ها با جستجوی سلاح‌های

کشتار جمعی، خطری جدی و رو به رشد ایجاد می کنند. آنها می توانند این سلاح ها را در اختیار تروریست ها قرار دهند و به آنها ابزاری برای مقابله با نفرت خود بدهند. آنها می توانند به متحدان ما حمله کنند یا سعی در باج گیری از ایالات متحده داشته باشند. در هر یک از این موارد، هزینه بی تفاوتی فاجعه بار خواهد بود."

این کاملاً بی معنی بود - کل مجموعه آن. صدام هیچ تهدیدی برای آمریکا نبود و هرگز چیزی نزدیک به سلاح هسته ای یا سلاح های کشتار جمعی نداشت. و ایران هم همینطور. کل این داستان توسط نتانیاهو و عواملش در باتلاق واشنگتن، همانطور که در بخش 6 به تفصیل شرح خواهیم داد، از اساس ساخته و پرداخته شده است.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله :

دیوید استاکمن دو دوره نماینده کنگره از میثیگان بود. او همچنین مدیر دفتر مدیریت و بودجه در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان بود. استاکمن پس از ترک کاخ سفید، 20 سال سابقه کار در وال استریت داشت. او نویسنده سه کتاب است: «پیروزی سیاست: چرا انقلاب ریگان شکست خورد»، «تغییر شکل بزرگ: فساد سرمایه داری در آمریکا، مغلوب شد! ملتی در آستانه ویرانی... و چگونه آن را بازگردانیم» و «حباب بزرگ پولی: از خود در برابر طوفان تورمی پیش رو محافظت کنید». او همچنین بنیانگذار «کنترا کورنر» دیوید استاکمن و «معامله گر مالی حباب» دیوید استاکمن است

----- **با تقدیم احترام «2026-03-31»**

.....